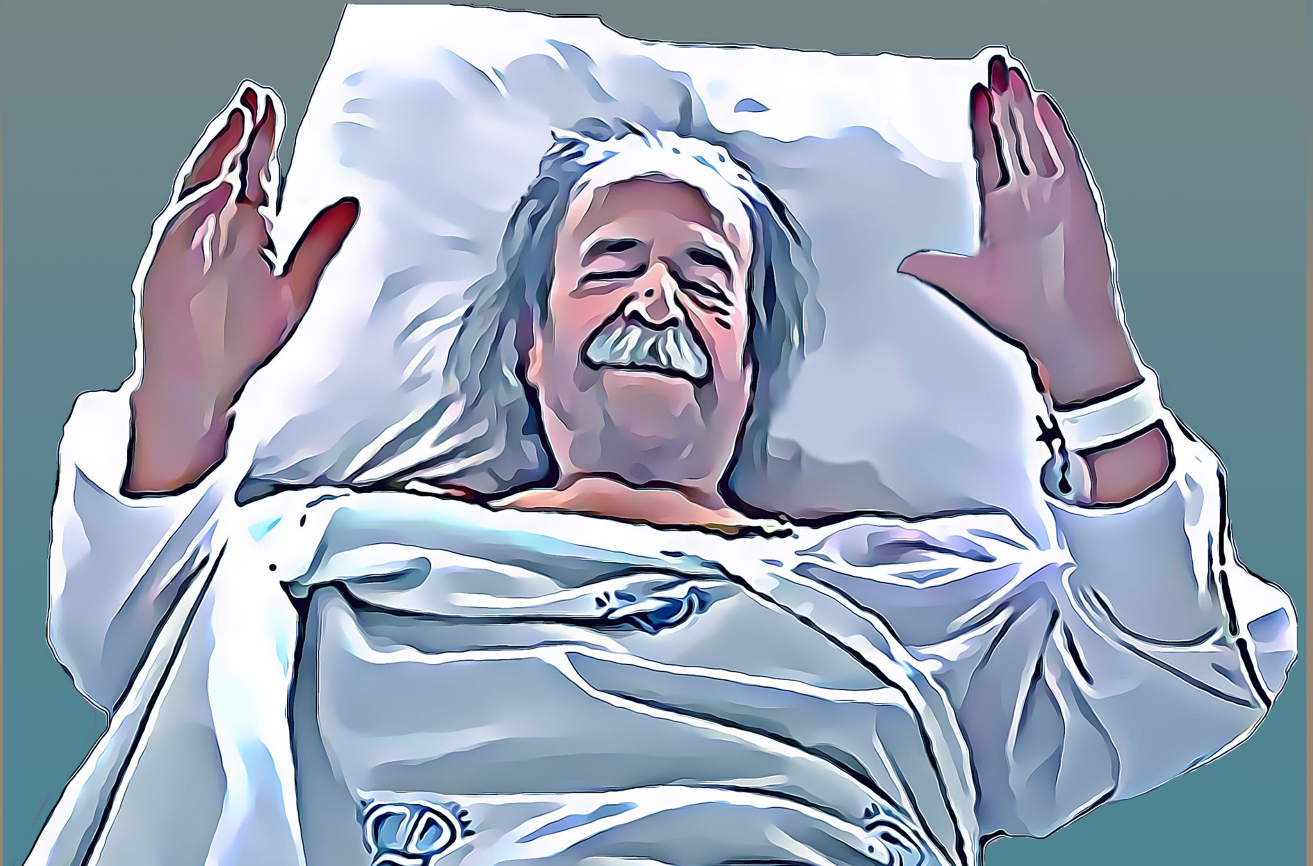
مجلهٔ فکاهی

مُلا نصرالدین

سال دوم- شمارهٔ هشتم
شمارهٔ سری: ۲۰
تیر ماه ۹۹





مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



سر و ته مقاله

ایست، بی ایست..!

این روزها تازه فهمیدم که هر کی می‌گه واستا من نباید واستم. راستش هر روز، بهم می‌گن ایست و من در جا میخکوب می‌شم و می‌گم چشم!

همین دیروزی، خواستم از خونه بیام بیرون، زنبیل را انداختم گل چرخ، یهوکی شنیدم سکینه جیغ زد که هوی کجا!؟ واستا بینم! برگشتم، گفتم: « چی چی می گوی ؟ »

گفت: «داشتم بقیهٔ سفارش خرید را می‌دادم بهت، سرتو می‌ندازی می‌ری؟»

یک سیاهه بشم داد این این هوا...

بشش گفتم: «دارم می‌رم نون بخرم!»

گفت: «با کاه گل، شکمت رو پر کنم؟»

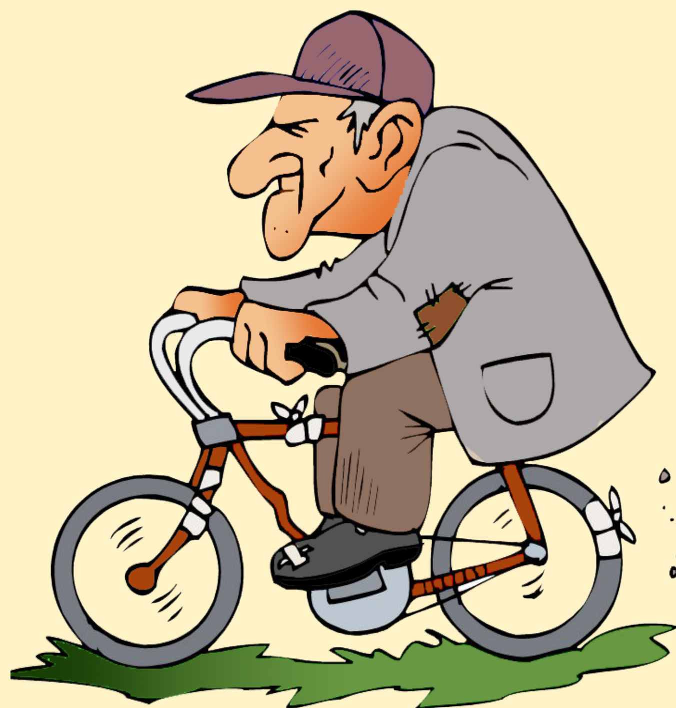
تمام عمرم، هر چی بدبختی کشیدم مال این بود که هر کی صدا کرد، واستادم گفتم: ها!؟ یارو هم بارش را انداخت گل گردن من بی‌چاره!

همین دیشب یه خبری شنیدم که یکی، دو تا قاچاقچی، از مرز رد شدن، دو سه تا کارگر را هم با خودشون از افغانستان آورده بودن. یعنی ازشون پول گرفته بودن تا تهروون پیادشون کنن. چی‌چی هم بار صندوق عقب داشتن، بماند! از سر مرز همین جور گاز دادن تا رسیدن به یزد... هر کی هم گفته ایست! گفتن: برو بینم بابا!

فقط دم ایست بگیر ببند یزد، گفتن ایست، یارو هم محل نداده، گازونده و رفته! یکی زده تایرشو پنچر کرده و باقی قضایا که ماشین آتیش گرفته و ...

تا این جاش را فهمیدین؟ حالا هیچ کس نمی‌گه این‌ها مرز رو رد کردن، خلاف کردن، قاچاق کردن و ... میگن وای ننه یه مش مظلوم رو پلیس ایران زده! پلیس هم مونده هاج واج، آش نخورده و دهن سوخته..!

به نظر من می‌باس از این ماجرا درس بگیریم. آدم خلافکار، آدم تن لش لااُبالی، آخرش می‌تونه مظلوم‌نمایی کنه و خودش رو خلاص کنه... اما آدم صاف و ساده، مث من بدبخت، آخرش توسری خور این و اون می‌شه.



این هم یه درس غیر اخلاقی!

۱. راستش دوست ندارم آدم غیر اخلاقی باشم ها! اما همینه که هست. حالا هم لابد می‌خواین راه بیفتین که احمد آقا، حرف‌های بد بد یادمون می‌ده! لابد خودتون هم بلد نیستین! آره؟ تو بلد نیستی؟ اون هم تو...

به خدا این‌هایی که من نوشتم، تو باید یادم بدی. حالا برین رد کارتون. کل زندگیتون این جوریه، اما آخرش من یادتون دادم. برین رد کارتون!

جای انگشت اشاره: احمد آقای قاطی پاتی



اخبار داخله

سلطان رفیق بازداشت شد



در پی اطلاعات به دست آمده از اکبر طبری، متهم ردیف اولِ پروندهٔ قوهٔ قضائیه، صبح امروز سلطان رفیق به دست ماموران امنیتی بازداشت شد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این فرد در راس باندی قرار داشت که «اِند رفیق‌بازی بودند!» اکبر طبری پیشتر گفته بود: او رفیقی دارد که اگر بخواهد هشتصد میلیارد تومان حاضر است به او بدهد یا کل لواسان را به نام او کند. چون از سی و پنج سال پیش با هم «رفیق فاب» بودند.

پیش از این، عده‌ای از کارشناسان روسای قبلی اکبر طبری را متهم کردند که در کار صادرات رفیق‌بازی هستند، اما تحقیقات بعدی نشان داد که این جماعت بیشتر دریافت‌کننده و واردکنندهٔ «رفیق‌بازی» هستند و به هیچ وجه، رفیق‌بازی صادر نمی‌کنند.

در پی اعلام بازداشت «اِندرفیق‌بازان عالم» درخواست‌های متعددی برای رفیق شدن با این شخص، به دفتر خبرگزاری رسید که همین جا اعلام می‌کنیم: «مگه خودمون قاقیم! یا دستمون این جوریه (یعنی کجه)!»

خبرنگار ما برای رسیدن به سلطان رفیق‌بازی سه بار از مأموران قوهٔ قضائیه کتک خورده است، اما ناکام برگشته است. از همین جا اعلام می‌کنیم هر کی این سلطان رفیق‌بازها را بلند کند، یعنی کوفتش بشه! توتولی نک دماغش دربیاد! خیر نبینید ایشالله! حتی یه رفیق فاب نمی‌تونین به ما ببینین!

افزایش بهای اشخاص بیست و هشت ساله در بازار بورس تهران

در پی اعلام سن نهایی ازدواج، نرخ رسمی اشخاص بیست و هشت ساله اعم از زن و مرد، در بورس اوراق بهادار تهران، به شدت افزایش یافت.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرلدین، در حالی که پیش از این یک راس آدم بیست و هشت ساله، بی‌کار و مجرد، از شدت بی‌ارزشی، اصولا وارد بورس اوراق بهادار نشده بود، اما در پی اصرار یکی از نمایندگان جدیدالورود، به معرفی این گونهٔ انسانی، به عنوان سن نهایی ازدواج، نه تنها وارد بورس شد که حتی رکورد بی‌سابقه‌ای را هم زده است.

یکی از کارشناسان که اصلا رغبت نکردیم اسمش را بپرسیم، در این باره توضیح داد: «خب ببنید، بیست و هشت سالگی از این پس، دیگه آخر آزادیه! بعدش دیگه اسارت، هزینهٔ ازدواج و اجارهٔ و نفقه و نهایتا مهریه و ... اگه موفق شد هم دیگه بدتر! هزینهٔ شیر و پوشک بچه و ... دیگه همین جور بگیر برو جلو... خودت دیگه بفهم چرا یهوکی این جور گرون شده... چون می‌گردن دیگه تا ته بیست و هشت سالگی را یعنی حتی روزهای آخرش را هم داشته باشن. اول بیست و نه سالگی، اول بدبخت بی‌چارگیه! آره جونم!»

یکی از نهادهای ذی‌ربط در این باره بیانیه داد: «اولش هر کی اسم منو تو خبر ببره، من می‌دونم و اون! دومش، این که نبینم کسی بره تو کار احتکار بیست و هشت ساله‌ها یا جعل سند و از این جور پدرسوخته‌بازی‌ها...ها! گفته باشم! بعدش هم حواستون باشه، از حالا داریم پرونده برای سلطان بیست و هشت سالگی درست می‌کنیم. فعلا اسم

طرف را پیدا نکردیم، هر کی را اول از همه بازداشت کنیم، می‌شه سلطان و بعدش هم پخ! پخ!»

یکی از کارشناسان (اسمش را ببرم؟ به خدا حالتون بد می‌شه، ها!) تاکید کرد: «همین که گفتن اولیش را که بگیرن، می‌شه سلطون، خودش نرخ را می‌بره بالا! چون چی؟ مردم از اعدام ککشون نمی‌گزه که..! دنبال کلاس کارن! ملتفتی که..!؟»

با کم نیاوردن مردم، کرونا کم آورد!

به دنبال بی‌اعتنایی مردم به بود یا نبود کرونا، در حد مرگ، این ویروس خودش کم آورد، خجالت کشید، رفت پی کارش!

خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین در این باره گزارش داد: به گفتهٔ یکی از کارشناسان « وضع همین جور ادامه پیدا کنه، خود ویروس روش کم می‌شه!»

او گفت: «وقتی ماکس می‌ذارین، دستکش و الکل و این جور چیزا، خو این پدرسوخته روش زیاد می‌شه! خیال می‌کنه کاره‌ایه! نه! باید مث خودم، ریز ببینیش... هر جا می‌رم رو بوسی می‌کنم. تا یکی هم گفت: کروناست ها! حواست رو جمع کن، تندی می‌گم: کرونا دیگه چیه! کرونا دیگه چه عنیه! این جوری..! تا چی؟ یارو عقده‌ای بشه، کم بیاره، بره رد کارش!»

در همین ارتباط، گزارشگر خبرگزاری فکاهی، با خانمی زنبیل به دست مصاحبه کرد و از او پرسید: «برای مقابله با کرونا باید چه کار کرد؟» او پاسخ داد:

«خانوم جلسه‌ای خودش بهم یاد داده، نمی‌خواد بگی! سه بار سورهٔ یاسین می‌خونی و فوت می‌کنی، دور تا دورت به شعاع دو، سه متری! چرا؟ تا اون جا که ویروس کرونا می‌تونه بپره! دیفال حصین می‌شه، به امر خدا و اجازه نمی‌ده دیگه نزدیک بشه. کرونا هم یه جور جنه! یاسین بخونی و فوت کنی می‌ره!»

گزارشگر ما پرسید: «خو اگه جنه! با صلوات هم می‌ره!» خانوم پاسخ داد:

«بعله! می‌دونم! اما این یه جن عادی نیست. جن ویروسیه! اون دیگه با یک صلوات عادی، فقط تکون می‌خوره و بعدا دوباره برمی‌گرده. مثل فیلم هری پاتر! دیدی؟»

گزارشگر ما خواست با یکی دیگر مصاحبه کند، از دفتر خبرگزاری به او اطلاع دادند که ممکن است گزارش را از عرض بچپانند در حلقش... او هم بازگشت.

افت ضریب هوشی، از مجلس اول تا مجلس یازدهم

ضریب هوشی مجلس یازدهم در مقایسه با مجلس اول، افت چشمگیری را نشان می‌دهد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، اظهارنظر فاطمهٔ محمد بیگی، نمایندهٔ تازه وارد مجلس، حاکی است: ضریب هوشی نمایندگان مجلس یازدهم در مقایسه با مجلس اول، شاهد افتی معادل بیش از سی درصد بوده است و از 104، به 68 رسیده است.

به گزارش خبرنگار ما، این نماینده که با احساسات پاک و هیجان سخن می‌گفت، نشان داد که افت ضریب هوشی در مجلس جدید، بسیار فاحش است و در همان آغاز تشکیل، به 68 رسیده است.

کارشناسان بر این باورند که ادامهٔ کار مجلس نشان خواهد داد که این ضریب هوشی در همین حد باقی خواهد ماند یا افت شدیدتری در پی خواهد داشت.

رئیس مجلس، از مواد جدید قانونی اساسی پرده برداشت

جناب سردار، خلبان، دکتر، رئیس، پلیس و در نهایت، قالی‌باف، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی، با رونمایی از مادهٔ 194 قانون اساسی، در آغاز ورود به شغل جدید، توانست بی‌چک و چانه، تعداد مواد قانون اساسی را نزدیک به بیست ماده افزایش دهد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این اقدام ریاست جدید مجلس حاکی از ظرفیت بالای مجلس جدید در افزایش ناگهانی تعداد مواد قانون اساسی و به تبع آن، ظرفیت‌های جدید مجلس است.

خبرنگار ما در این باره، با آقای اسم نپرسیان، کارشناس همه چیز گفتگو کردند و او با اشاره به این ابتکار گفت: «متاسفانه، در طول سالیان متمادی که مجلس شورای اسلامی دایر بوده، نمایندگان وقت خود را برای بررسی و تصویب قوانین جدید هدر می‌دادن. به علاوه بسیاری از این قوانین بعدا به شورای نگهبان می‌رفتن و با مانع فقدان مواد کمکی در قانون اساسی برای تصویب این ظرفیت‌های جدید تقنینی رو به رو می‌شدن و به مجلس عودت داده می‌شد. اکنون با درایت و تدبیر رئیس جدید مجلس، ناگهان ظرفیت قانون اساسی نزدیک به بیست ماده اضافه شد و حالا مجلسیان هم می‌تونن همین طور کیلویی قانون تصویب کنن و بنداژن تنگش..!»

هر ماه با:

دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

- جناب دکتر الاغ خرنژاد، ضمن عرض سلام و خسته نباشید، کدام خبر این ماه توجه شما را جلب کرده است؟

●البته بنده دیگه بارکشی نمی‌کنم و به همین سبب خسته نیستم، اما من بیشتر توجهم به خبرهایی جلب می‌شه که ادعای این انسان دو پا را دربارهٔ اشرف مخلوقات بودن زیر سئوال ببره، می‌دونی که..!

-بله! بله! متوجه هستم...

●متوجه تحولات برجام شدی؟ این یکیشه!

-از چه نظر!

●از این نظر که... حامیان غربی برجام، هم حامی هستند، هم نوکر و هم گیج و هم خاک بر سر... در شگفتم! اگه تو حامی هستی که خب حمایت کن! اگه نه، نوکری؟ خب پس مخالفت کن و مثل اربابت از برجام خارج شو! اگه گرفتاری و میان منافعت و سیاست‌های اربابت گیر کردی، ده خب، خفه شو! این که راحته... نیست؟

-بله دقیقا..!

●...خفه بشی و وانمود کنی که گیر کردی و این وسط کاری از دستت بر نمی‌آد، هم تو را از زیر بار فشار ایران خلاص می‌کنه و هم از فشارهای آمریکا رها می‌شی. به همین راحتی..! اما اربابت ناراحت می‌شه.

-می‌شه یه نمونه مثال بیاورید؟

●بله چرا نمی‌شه! خود بنده، خر بارکش بودم. هنوز درس را تموم نکرده بودم و واسهٔ درس خوندن، بارکشی می‌کردم. یا می‌بستنم به سنگ عصاری یا از فواصل دور آب می‌آوردم. خانوم خونه، به آب اون منطقه اعتقاد نداشت و بنده باید براشون از سر چشمه آب می‌آوردم. می‌گفت شفاست! خب... به هر حال، گاهی پیش



می اومد که اربابم با یکی دیگه بگو مگو می‌کرد. بنده سرم را می‌انداختم پایین و صدام در نمی‌آمد. البته بودند اون اطراف، هم خرهای دیگه بودند و هم مرغ‌ها و... این‌ها برای حمایت از ارباب یا عرعر می‌کردند یا تند و تند قد قد می‌کردند یا مثلا سگ گله زوزوه می‌کشید تا دست جمعی در حمایت از ارباب به طرف مقابل خندیده باشند. اما ارباب که نمی‌فهمید. یا با شلاق خر بی‌چاره می‌زد و یا سنگی به طرف سگ می‌انداخت یا کار دیگه تا مثلا خفشون کنه. با من یکی کاری نداشت. چون بنده هم با اقاویل ایشان کاری نداشتم. سرم پایین بود و اگه دم دهنم علفی چیزی بود هم به نیش می‌کشیدم تا وانمود کنم، اصلا تو باغ نیستم. این روش را بنده، به تروییکای اروپایی پیشنهاد می‌کنم. چون می‌ترسم، آخر کار، همهٔ کاسه کوزه‌ها روی سر خودشان خراب شود و در نهایت، کارشان به نجاست خوری بکشد.



-چطور استاد..؟ نجاست خوری چه مناسبتی با این قضیه داره؟

●خب این هم حکایتی دارد. در ده ما، مشتی غلامی بود که با فروش تکه زمینی و استفاده از امتیاز جهاد سازندگی، تراکتوری خرید. خیلی هم پز می‌داد و کل می‌انداخت و شرطبندی می‌کرد. یه بدبختی هم شده بود نوچهٔ اون و بی‌جیره و مواجب دنبالش راه افتاده بود. روزی، نوچه را با خودش همراه کرد و به شهر رفت و مایحتاجش را خرید و در راه بازگشت با این بی‌چاره، به کل کل افتاد. بهش گفت: «می‌خوای تراکتورم را به نامت کنم؟ بدمش بهت!؟» نوچه گفت: «البته!» گفت: «بذار برینم تو حلقت، تراکتور را می‌دهم به تو!» یارو از خدا خواسته پذیرفت و حلقش را تا خرخره از فضولات مشتی پر کرد. مشتی بی‌چاره که نمی‌دونست این بدبخت زیر بار همچی شرطی می‌ره و از کار نسنجیدهٔ خودش شاکی بود، کنار دست راننده نشست و مثل مار به خودش پیچید که این چه حماقتی بود که کردم. آشوبی هم در دل نوچه افتاد که این نامرد، فردا روستا را از این حکایت پر می‌کنه و حیثیتی برام نمی‌ذاره. این چه حماقتی بود که کردم. فردا اسم منو فراموش می‌کنن و من می‌شم «گه‌خورده»! در همین احوال، دست آخر، رو به مشتی غلام کرد و گفت: «می‌خوای تراکتورت را پس بگیری؟» مشتی هم پاسخ داد که «ها، می‌خوام!» گفت: «پس باید برینم تو حلقت!» پس شد آن چه شد و مال به صاحبش برگشت. هر دو رفیق مدتی، ساکت و خیس عرق کنار هم نشسته بودن و به سمت ده حرکت می‌کردن و صدایشان در نمی‌آمد تا این بلاخره نوچه پرسید: «ببین مش غلام، این تراکتور که از همون اولش مال تو بود. آخرش هم که مال خودت شد.» طرف جواب داد: «ها!» باز پرسید: « من هم که از همون اول، تراکتور نداشتم، حالا هم ندارم..!» باز طرف گفت: «خب اون هم، ها!»

نوچه پرسید: «پس دیگه این گه خوردن ما چی بود؟»

-جناب دکتر، از این داستان چه نتیجه‌ای می‌گیرین؟

●نتیجه این که از همون اول، برجامی نبود و اروپایی‌ها با آمریکایی‌ها با هم همراه بودن. حالا هم که حاضر نیستن با برجام همراهی کنن و مثل قبل، گوش به فرمان آمریکایی‌ها هستن. حالا لابد از خودشان می‌پرسن: «این چه گهی بود که ما خوردیم!؟»

-جناب دکتر الاغ خرنژاد، از این که این ماه هم وقت خودتان را به ما دادین، یک دنیا متشکرم! خوانندگان ارجمند، من به همراه جناب دکتر، شما را به خدا می‌سپارم، امیدوارم روز و روزگار بر شما خوش و خرم باشد.


خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین
حیدر سهیلی اصفهانی
msn agency cartoon©2020
msn-agency.ir
Haidar Sohaili Esfahani


تا ۲۸ سالگی باید زن بگیری..!
این از مصوبهٔ اول..!
سالی که نکوست،
از بهارش پیداست..!
خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین
فوتومونتاژ: حیدر سهیلی اصفهانی


msn agency cartoon©2020
msn-agency.ir
Haidar Sohaili Esfahani


msn agency cartoon©2020
msn-agency.ir
Haidar Sohaili Esfahani
I CAN'T BREATHE!

گفتگوی ماه

– شنیدم، در حالی که وردست رئیس سابق قوهٔ قضائیه، محاکمه می‌شه، قاضی مورد علاقه‌اش خودش را از ساختمون هتلی در رومانی به پایین پرت کرده...

• خب این دو تا مورد چه ربطی به هم داره؟

– هیچی! مگه قراره به همدیگه ربط داشته باشه؟

• رو چه حساب به هم ربط نداره؟

– اگه این دو تا ربط به هم داشته باشه، اون وقت جفتشون باید به رئیس سابق قوهٔ قضائیه هم ربط داشته باشن.

• خب از کجا می‌دونی به ایشون ربطی نداره؟

– از اون جایی که ایشون انسان بسیار پاکدامنی هستن و این وصله‌ها به ایشون نمی‌چسبه!

• کدوم وصله‌ها..!؟

– همین قضیهٔ زمین‌خواری و رانت‌خواری و دست بردن در پرونده‌ها و از این جور کارها..!

• خب این که نشد!

– چی نشد!؟

• همین که داری می‌گی دیگه! این که داره محاکمه می‌شه، وردست و معاون محبوب و یار غارشه و اون یکی، قاضی آچار فرانسه‌اش بوده... حالا می‌گی امکان نداره که ربط داشته باشه!؟

– ببین به دو دلیل، من مطمئنم ایشون روحشون هم خبر نداشته! اول این که خودشون گفتن: بدون اطلاع ایشون این کارها در دفترش انجام می‌شده... دوم این که مدتیه قهر کرده و سر کارش نیومده. اگه حق با ایشون نبود، واسه چی قهر کرده نیومده!؟ وانگهی..!

• وانگهی چی..!؟



– وانگهی، ایشون اگه ناراحت بشن، زودی نفرین می‌کنن و ممکنه این نفرین دامن گیر من و زن و بچه‌ام بشه. یکیشون که داره محاکمه می‌شه و اون یکیشون هم که خودشو از ساختمون هتل پرت کرد و کوبید زمین و مرد!

• خب نتیجه..!

– نتیجه این که هر اتفاقی افتاده، دو تا شاه ماهی خوشگل را شکار کردین و برین نوش جونتون کنین.
چی کار دارید به این روحانی وارسته و تارک دنیا که ورودش به عرصهٔ قضا صرفا برای خدمت به خلق بوده... حالا نتونسته خدمت کنه و ثوابش کباب شده، گناهش چیه!؟ ها..!؟

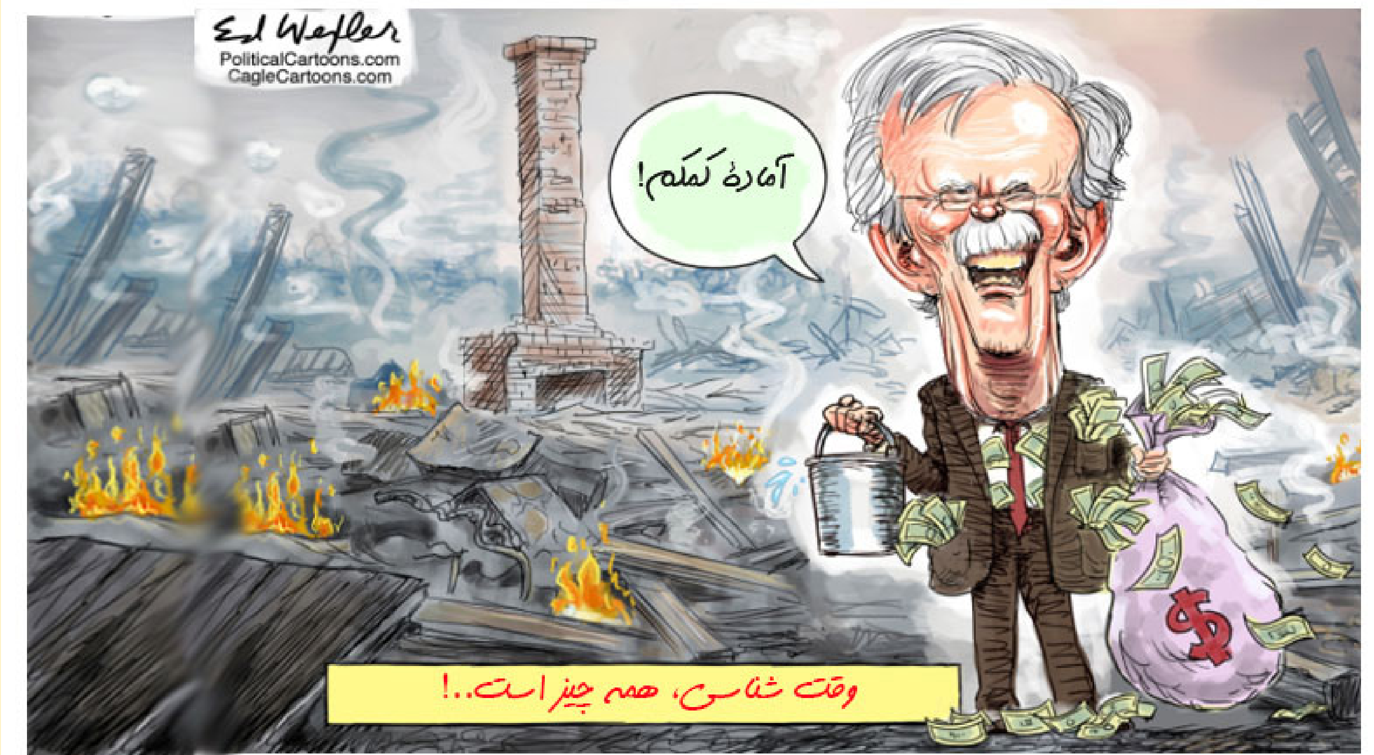
• چی عرض کنم والله!؟



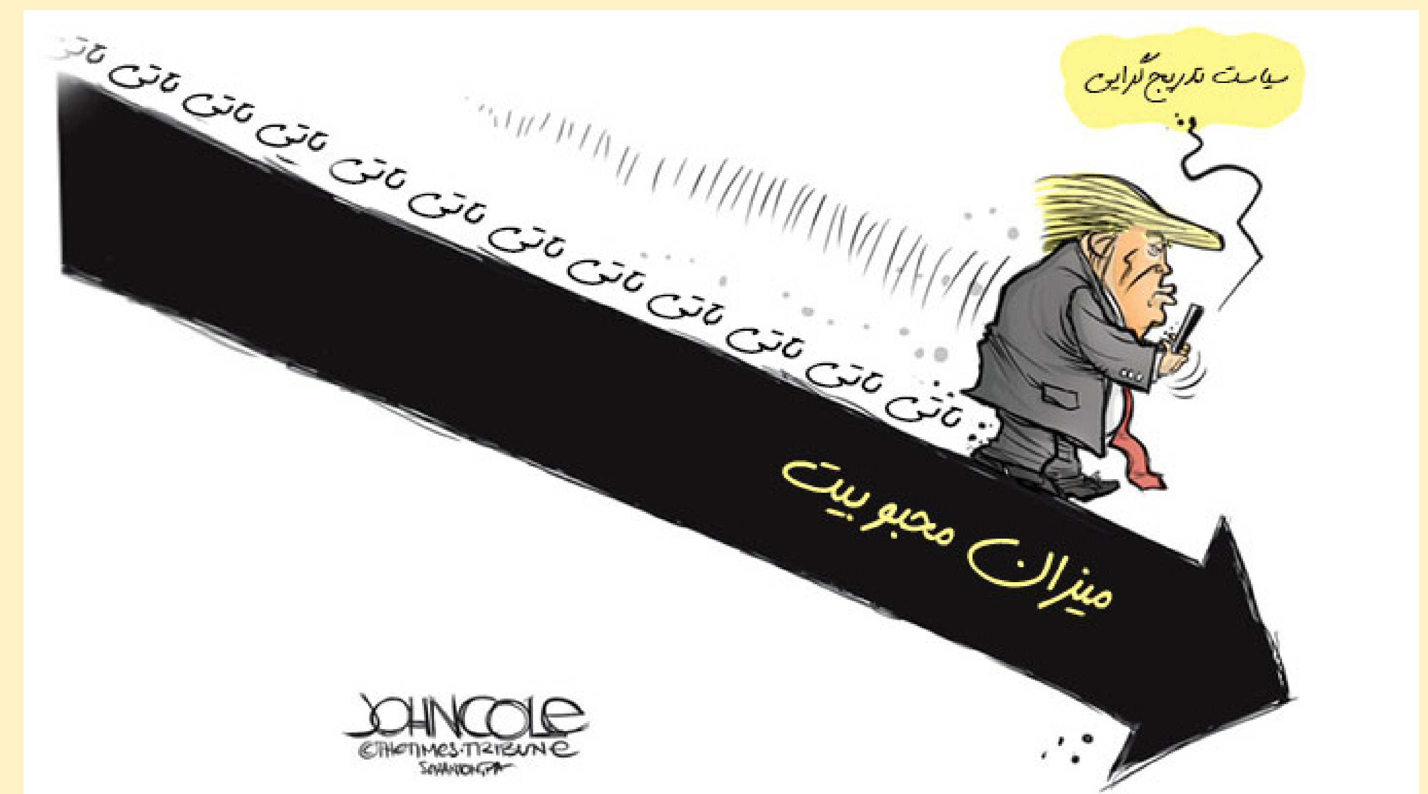
کارتون برگزیدهٔ ایرانی



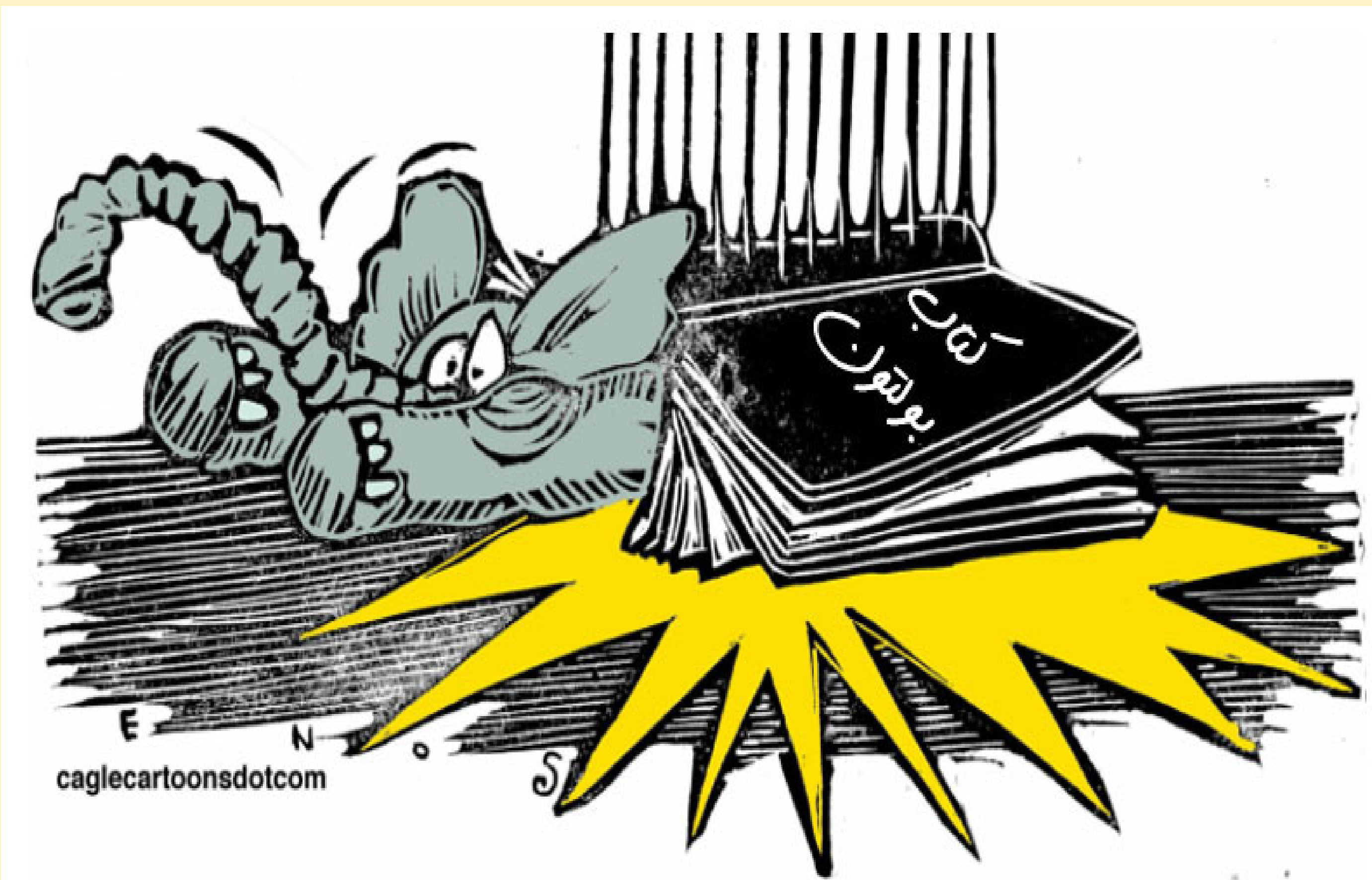
جشن‌های زیرزمینی به سبب ممنوعیت جشن و عزا- فیروزه مظفری، خبر اون لاین



ورود جان بولتون به عرصۀ انتخابات- اِد وکسلر، کاگل کارتون



کاهش محبوبیت دونالد ترامپ- جان کول، کاگل کارتون



کتاب بولتون و وضعیت جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، راندال انوس



بولتون مَن، بروزن سوپر من، اثر ریک مَک کی

نامه‌های جنجالی

درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران و محصولات بی‌ربط و ضعیفی را می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر بنیامین نتانیاهو بخواهد نامه‌ای برای دادگاه عالی اسرائیل نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

نامهٔ جان بولتون، به دونالد ترامپ

بی هیچ سلام و علیکی می‌رم سر اصل مطلب!

شنیدم می‌خوای ضد من شکایت کنی یا شکایت کردی! برو هر غلطی می‌خوای بکنی، بکن! می‌گی اسرار مملکتی را منتشر کرده... یعنی هر غلطی که تو کردی اسرار مملکتیه؟ آره!؟ شنیدم گفتی هر حرفی زدم یا مذاکره‌ای که کردم جزو اسرار مملکتیه؟ وقتی داشتی داشتی با چینی‌ها پشت سر حزب دموکرات بدگویی می‌کردی و یا برای پیروزی در انتخابات بعدی، ازشون کمک می‌خواستی هم ،اسرار مملکتی بلغور می‌کردی؟

کتاب من فقط نگاهی گذرا داره به کارهایی که تو این سه ساله کردی. اگه بخوام همشو بنویسم که بلدم چی بنویسم. حیف که پای خودم هم گیره. وقتی نتونم اصل حرف را بزنم، چه فایده داره؟ این کتاب فقط یک درد دله ساده است تا کمی از اون چه سر دلم مونده را بالا بیارم و حناق نگیرم.

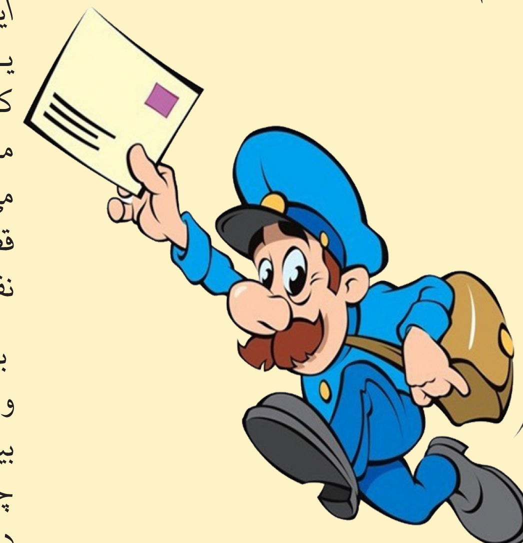
کاشکی می‌تونستم بنویسم که چه کارها که نکردی! اما چی بگم؟ این کارها را تو دستور دادی و امثال من انجام دادن. خصوصا خود من!

هنوز، دو روز نبود که شده بودی رئیس جمهوری ایالات متحده، در به در دنبال این بودی که مبادا انتخابات چهار سال بعد را رو شکست بخوری. بعد چی کار کردی؟ شدی غلام حلقه به گوش لابی اسرائیل! هیچ رئیس جمهوری در تاریخ این مملکت، همهٔ خواسته‌های یک لابی را رعایت نمی‌کرد. گرچه! هر چی زمان گذشت، رؤسای جمهوری بخش بیشتری از خواسته‌های لابی اسرائیل را اجرا کردند، اما من که با اون دو موجود بدبخت جورج بوش پدر و پسر کار کرده بودم، تا حالا ندیده بودم که یک رئیس جمهوری، همهٔ خواسته‌های لابی اسرائیل را مو به مو اجرا کنه!

البته خیالت راحت! در کتابم اشاره‌ای به این موضوع نکردم. چون اولا کسی جرات نداره اسم این الواط را بیاره و بی مجازات در بره. دوم، من بدبخت واسطهٔ شر این پدرسوخته‌ها بودم. زبونم را باز کنم، خودم اول از همه محکوم می‌شم.

اما به خدا گاهی ویرم می‌گرفت، اگه نتانیاهو، شب تو را به تخت‌خوابش دعوت کنه، چطوری می‌خوای بگی نه! چون کاری که تو برای این‌ها کردی، به خدا، روسپی‌های کابارهٔ تاج محل، حاضر نیستند واسهٔ خودت که اربابشون هستی، بکنند.

چند تا قطعنامهٔ شورای امنیت را که به پیشنهاد خود آمریکا تصویب شده بود، واسه خاطر اسرائیل زیر پا گذاشتی؟ بدون طی کردن مراحل قانونی! بدون این که حتی از وکیلات بخوای یه بهونهٔ حقوقی واسه‌اش جور کنند. شاید هم خواستی و من نمی‌دونم. آخه چطوری می‌تونستند بهونه جور کنن. قطعنامهٔ خودمون را خودمون نقض کردیم.



بعدش هم بدون هیچ حرف و حدیثی، سفارتخونه را به بیت‌المقدس منتقل کردی. چطوری؟ خب من می‌دونم دههٔ 1980، کنگره قانونش را

تصویب کرده بود، اما این قانون با قطعنامهٔ شورای امنیت منافات داشت. رؤسای جمهوری قبلی هم درست به همین بهونه نقضش می‌کردن و اجراش را وتو می‌کردن؛ اما تو... وتو... ضد اسرائیل..! خنده‌داره!

کی می‌دونه من بدبخت، چها کشیدم تا با ایران درگیر بشیم. هی رجز خوندم. همه عین یک احمق به من بدبخت نیگا می‌کردن. همه جا می‌نوشتن: جان بولتون ضد ایران موضع گرفت. جان بولتون به نشست مجاهدین خلق رفت. آخه کدوم احمقی جز جولیانی اون شهردار سابق ابله نیویورک که تمام عمرش دنبال پیرزن‌های پولدار دویده، حاضر بود با اون عجوزهٔ آبی‌پوش دست بده..؟ و البته جز من احمق که عین خر می خندیدم!

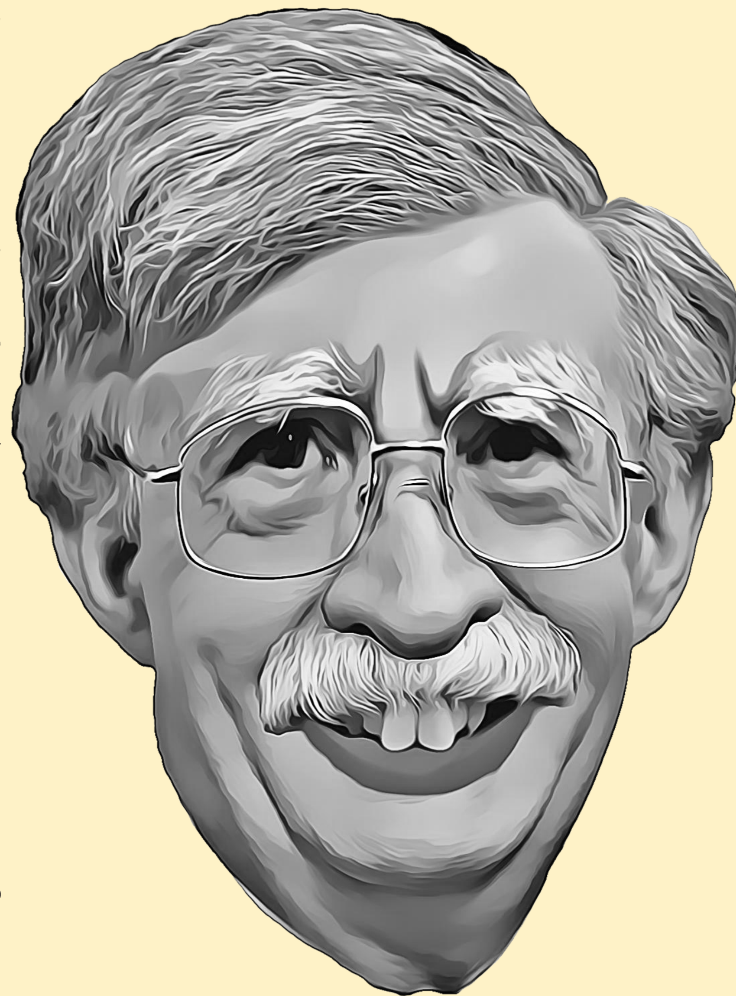
کی مجبورم کرد!؟

به خدا یه روزی می‌گم که تو! همهٔ این‌ها به دستور تو بود. زنم از دیدن قیافه‌ام بدش می‌آد. هیچ کس باورش نمی‌شه که من خیر شیکمم سیاستمدار بودم. کارم شده بود ***! ای گور پدرت ترامپ! حتی جورج بوش هم منو به این کار وادار نکرده بود.

حالا می‌خوای شکایت کنی؟ یعنی همه چیت اسرار مملکته؟ خریت! حماقت! چاپلوسی و نوکرصفتیت برای این که چند سنت بیشتر پول در بیاری؟

اصلا این مردم می‌دونن که سه سال تموم رئیس‌جمهوری نداشتن؟ هر سیاستی که چیدی؟ هر تصمیمی که گرفتی؟ به عنوان یک تاجر یک بیزنس‌من، انجام دادی. همه‌اش! می‌دونن که دیوار مکزیک واسه چی کشیده شد؟ چقدر شتیل گیرت اومد؟ واسه چی از برجام اومدی بیرون؟ می‌دونن که این‌ها همه‌اش معاملات تجاری تو بوده، برای این که تو و اون به ظاهر داماد ابلهت به پول و پله برسین؟ پول‌های باد آورده‌ای که در بانک‌های سوئیس و آلمان تلنبار می‌کردین؟

این مردم اگه بدونن که تو چطور واسه خاطر این احمق، محمد بن سلمان چه غلط‌ها که نکردی، حاضرن دوباره بهت رای بدن؟



اسرائیل بهت سفارش می‌داد، تو هم اون احمق سعودی را می‌ترسوندی و کلی پول ازش می‌گرفتی که چی؟ خطر ایران را برطرف کنی. خطری که وجود نداشت. بعدش با هزینهٔ دولت ایالات متحده نیرو می‌فرستادی به عربستان و این وسط کی شتیل می‌گرفت؟ تو و کوشنر و آن یابوی اسرائیلی..!

کی می‌دونه که شماها اصلا نه کاری با برجام داشتین، نه با امنیت عربستان و نه امنیت اسرائیل... فقط داشتین عربستان را می‌دوشیدین و خدا می‌دونه چقدر پول به جیب زدین!

نترس! قرار نیست این‌ها را بنویسم. پای خود هم گیره... اما همون چیزهایی که می‌خوام بنویسم هم حال مردم را بد می‌کنه.

مهمتر چیزی که می‌خوام به مردم آمریکا بگم، اینه که یک کاسب پول‌پرست را به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب کرده‌ان. کسی که حاضره آمریکا را تکه تکه کنه و بفروشه تا منافعش را تامین کنه.

حالا بچرخ تا بچرخیم

گفته بودم دهنت را اسفالت می‌کنم

بفرما غلطک!

جون بولتون عزیزت!

فعلنده!

اخبار خارجه

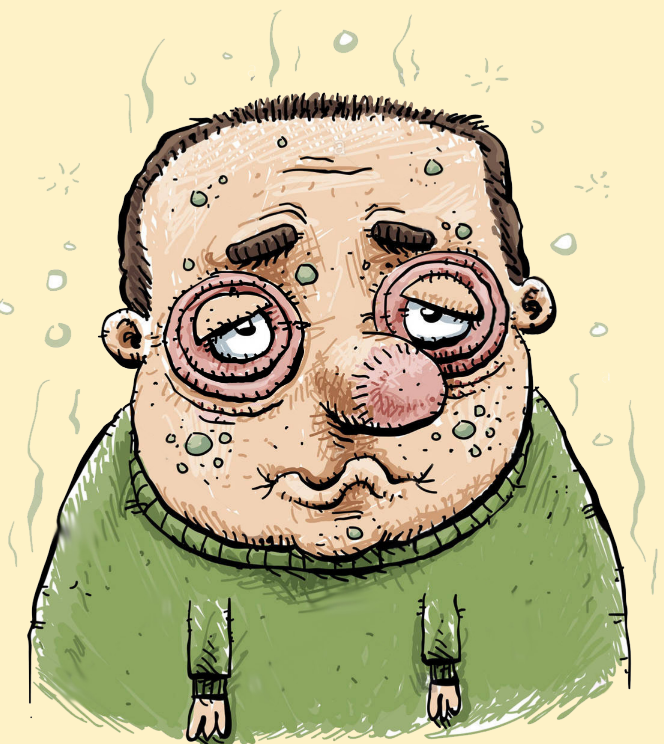
سفیر آمریکا دل ضعفه گرفت!

سفیر آمریکا در سوئیس اعلام کرد: جان شما، هر وقت اسم حقوق بشر را می‌شنوم، دل ضعفه می‌گیرم.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، اندرو برمبرگ در پاسخ به پرسش خبرنگاران دربارۀ نقض حقوق بشر در آمریکا، همان پاسخی را داد که رئیس جمهوری آمریکا، دویست سال پیش، برای نخستین بار به گاو نشسته رئیس اتحادیۀ قبایل سرخ‌پوست داد: " آمریکا به کمبودها در زمینه تبعیض نژادی و بی‌عدالتی ناشی از تبعیض که هنوز در جامعه ما ادامه دارد، اذعان می‌کند و متعهد به رفع آنهاست."

این پاسخ، پس از چند نوبت تکرار خطاب به رهبران سرخ‌پوست، سرانجام مخاطب دیگری یافت و آن بردگان سیاه‌پوست ظاهرا آزاد شده بود. در دهۀ 1960 میلادی، خطاب به مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس در چند نوبت گفته شد.

بعدها، این پاسخ هی تکرار شد تا این که بلاخره، هر مقام آمریکایی که این جمله را تکرار می‌کند، بلافاصله با دل ضعفه و حالت تهوع رو به رو می‌شود و مخاطبش نیز به همین مشکل مبتلا می‌شود. گفته می‌شود که تلفات حالت تهوع و دل ضعفۀ ناشی از شنیدن این جمله، به تدریج به آمار کرونا در آمریکا نزدیک می‌شود.



قانون قیصر: شرکت‌های آمریکایی باز هم تحریم شدند



کنگرۀ آمریکا با صدور قانون قیصر، شرکت‌های آمریکایی را از شرکت در پروژه‌های بازسازی سوریه محروم کرد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، نه تنها شرکت‌های آمریکایی، بلکه اغلب شرکت‌های غیر آمریکایی هم از شرکت در پروژه‌های سازندگی در سوریه محروم شدند.

طبق این قانون، نه تنها شرکت‌های آمریکایی، بلکه حتی شرکت‌های غیر آمریکایی که در پروژه‌های بازسازی سوریه شرکت کنند، از امکان مشارکت در اقتصاد آمریکا محروم خواهند شد. به این ترتیب، شرکت‌های غیر آمریکایی که اصولا امکان رقابت با شرکت‌های بزرگتر را ندارند، نه تنها آشی گیرشان نیامد، بلکه دهانشان هم سوخت.

یکی از کارشناسان آمریکایی که هی تکرار کرد: «آن‌نون پلیز»(احتمالا همان حیف نون خودمان است)، آخر دست گفت: «پروژه کجا داشت ما در إمیرکا... اقتصاد پوکیده است. ما خیلی دوست داشت پروژه‌ها در ایران اند سوریه اند نورث کوریا اند راشا اندید! بات ترامپ پدر سگ، نگذاشت و ما بدبخت شد.»

خبرنگار ما از او پرسید: «تو که فارسیت یکی در میون ریپ می‌زنه، پدر سگ و پوکیده را عین بچه‌های جواتیه گفتی! از کجا یاد گرفتی؟» او پاسخ داد:

«من گبل از انگلاب، پنج سال گبل، یعنی هنوز نشده انگلاب، من رفت إمیرکا...»



خبرنگار ما پرسید: «از کجا!؟»

او پاسخ داد: «از جواتیه..! خوب رفتی سر کار... آره!»

خبرنگار ما در پایان تاکید کرد: «حیف نون!»

کاظمی: در قلب بغداد، منطقۀ آبی می سازیم.

در پی حملات خمپاره‌ای به محیط سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس در منطقۀ سبز بغداد، نخست وزیر عراق تاکید کرد: منطقۀ آبی خواهیم ساخت.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این نقطه، شامل سفارتخانه‌های آمریکا، انگلیس و قطعه زمینی خالی است که ان شاالله گوش شیطون کر، در آینده‌ای نچندان دور، محل سفارت اسرائیل خواهد شد.

این مقام عراقی، دربارۀ علت انتخاب رنگ آبی، اشتراک رنگ آبی در سه پرچم آمریکا و انگلیس و کشور اسمشو نبر دانست. وی در پاسخ به سئوالی دربارۀ این که «اسمش را نبر کیست؟» گفت: آینده تعیین می‌کند.

او دربارۀ این که چرا سفارت عربستان را در نقطۀ آبی نمی‌خواهید بگذارید، گفت: «تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف! تازه رنگ پرچم عربستان سبز است. دیپلمات‌های سعودی هم می‌توانند در صورت اصابت موشک به منطقۀ سبز، به سفارتخانه‌های منطقۀ آبی فرار کنند.

او دربارۀ وجود سفارتخانۀ ایران در منطقۀ سبز، با تاسف سری تکان داد و گفت: «وقتی ما نبودیم خیلی اشتباهات صورت گرفت. ان شاالله در آینده، سفارت ایران را به تکریت منتقل خواهیم کرد تا هر پنج شنبه جمعه در آن جا مراسم آتش‌بازی برگزار و روح درگذشتگان شاد شود.»

راز مهمی که قرار است در کتاب بولتن چاپ شود، چیست؟

اطلاعات به دست آمده، حاکی است: راز مهمی که قرار است در کتاب بولتن برملاشود، بسیار جنجالی‌تر و خفن‌تر از آن است که بتوان اصلا حدس زد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از کارشناسان آبودانی که اصرار داشت، اسمش برده شود، اما ما زیر بار آن نرفتیم، در مصاحبه‌ای جنجالی و کاملا اختصاصی با خبرنگار ما گفت: «کا می‌دونی چیه؟ بولتون تو کتابش یه چیز بسیار مهمی رو برملا کرده که یعنی آبرو برای ترامپ نمی‌مونه! می‌دونی چیه: بولتون نوشته که عینک ریبون ترامپ، اصل نیست. یعنی این بدبخت داره سکته می‌کنه. می‌گه وای به حالم اگه بچه‌های ابودان بفهمن که ریبونم اصل نیست، یعنی اصل و فرع واسم نمی‌ذارن. من از همین تریبون می‌خوام به ترامپ اعلام کنم: دایی! ما فهمیدیم که ریبونت اصل نیست. یعنی رسما به *** رفتی!»



نشانی‌های خبرگزاری ما روی اینترنت:



خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

MOLLANASRODDIN SATIRE NEWS AGANCY

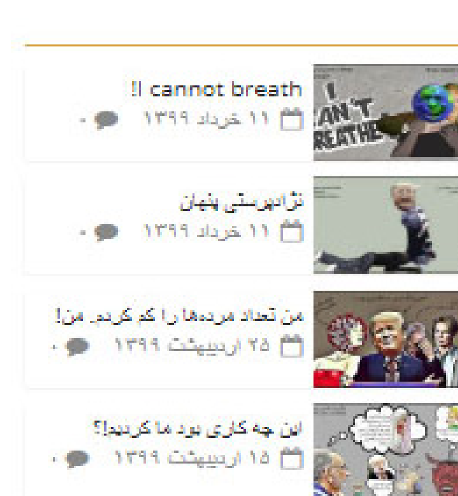
واقعیت خنده‌دار است!

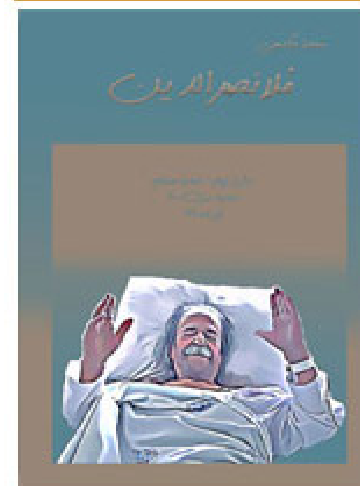


خبرهای سیاسی | خبرهای اقتصادی- اجتماعی | مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین | کارتون و کاریکاتور | خبرهای هر کی هر کی | چیز میز اضافی | دیدگاه | نامه‌های جنجالی

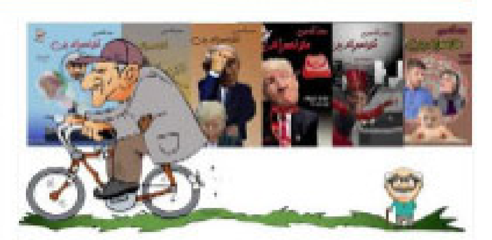














http://msn-agancy.ir

www.mollanasroddin-magazine.ir

http://mollanasroddin-satire-news-agancy.ir

خوشگل الحکایات

چون ستارهٔ بخت، رخت سعادت و اقبال بر تن کرد و خورشید رخشان از کورهٔ داغ مجلس بر ما تابید، بر انس و جان، مبرهن گشت که این مجلس تواند تا حق حقهٔ ملت از حلقوم دیو نحس بخت بیرون کشاند.

مجلسی را این چنین خوب و ثمین
کس بدیده یا ندیده بر زمین؟
گر که مردم داشتندی رای و داد
رای می دادند همین مجلس همین

هیچ دانستی که از چین و ختن تا یانک دنیا، چنین مجلسی نبودی که بهر خدمت، دامن اشتیاق دریده و بی‌اعتنا به رای خلق، اسب خود را زین نموده تا روضهٔ رضوان بهارستان به تاخت آمده که

من عبید و پاکباز خدمتم
عاشق راز و نیاز و خدمتم
تاخت می‌آیم به جهدی بس بلیغ
می‌گشایم درب‌ها با داد و جیغ

در میان این جماعت، رعنا نایبی بر حق بوده که صفاتش از فرط محاسن به احصاء نیاید و از حضرتش در صواب تدبیر و عمق تبصیر فراتر نشاید که

قامتش همچون الف، اطوار و نازش مؤتلف
گر ندانی کیست او، از فرط غم گردی کنف

چون به صحن آن روضهٔ رضوان و ارض غلمان پای نهاد، در کار خلق تدبیر کرد و چند صباحی همچون سقراط چانه تبصیر در کف تدبیر فرو برده، در احوال مردمان حیران بود که گرهٔ کار خلق را چگونه به یک لمحه گشادن ممکن است؟

چنان شد که آن صاحب رای خوش فکر را پس از مشورت‌های بسیار و رایزنی‌های دشوار در نظر افتاد که گر مردمان، به محض بلوغ و پیش از ترش شدن دوغ، همسری اختیار کنند، آن گرهٔ کور اول را چنان گشادن ممکن شود که گویی کره است در برابر شمس تموز...

گر بخواهی بجهی بر رخش همت، زن بگیر
یا که خواهی وارهی از درد و نقمت، زن بگیر
نان نداری در شکم یا جان نداری در بدن
گر بخواهی یک شبه، هم مال و ثروت زن بگیر!

آن والا جاه را چنین در نظر اوفتاد تا فی الفور، رای صائب را در آن مجلس خائب، بر کرسی خلایق نشاند و امر نماید:

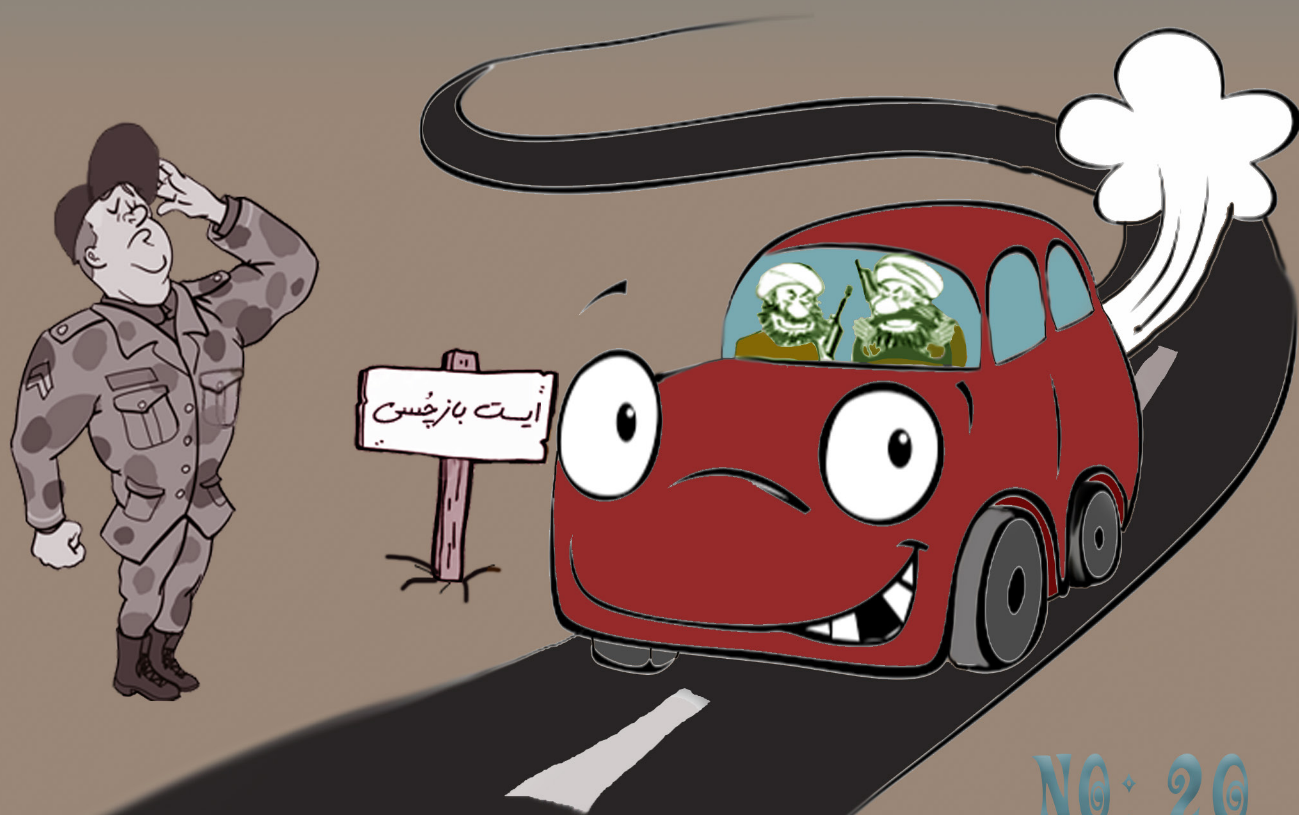
جار می‌زن در دهات و شهر و دشت
آخرین سال تجرد، بیست و هشت
هر کسی را زن نباشد آن زمان
از سر بامش بیفتد دیگ و تشت

حال که چنین شد، ما را در این پیرانه سری، رای صائب در سر افتاده تا تبانی بر این دلق گشاده بر کشیم و بهر دفاع جانانه از مجلس بزرگان، به لفظ عامیانه، زنی دیگر اختیار نمائیم که تخطی از قانون نانوشته، هتک حرمت است و بی‌حرمتی به اولیای امور، مایهٔ محنت که فقها گفته‌اند:

عشق باید پا در میونی کنه،
تا آدم احساس جوونی کنه!



MOLLANASRODDIN SATIRE MAGAZINE



NO: 20